

جاویدان‌خرد، شماره ۳۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، صفحات ۹۵-۱۱۱

نگاهی انتقادی به الگوی نه بخشی-دو بخشی در بررسی منطق دوره اسلامی

امین شاه‌وردی*

چکیده

در بخش نخست این مقاله، دیدگاه رشیر در دسته‌بندی منطق‌دانان دوره اسلامی که در درجه نخست بر تضاد میان منطق‌دانان مکتب بغداد و ابن‌سینا و پیروانش مبتنی است، مورد بررسی قرار می‌گیرد و به برخی از نارسایی‌های آن اشاره می‌شود؛ پس از آن، دو خوانش متفاوت از الگوی نه بخشی-دو بخشی تحت عناوین «کلاسیک» و «حداکثری» معرفی می‌شوند؛ در خوانش «کلاسیک»، صرفاً به ترتیب و انسجام مباحث منطقی و حذف یا عدم حذف مبحث مقولات در متون منطقی توجه می‌شود، در حالی که در خوانش «حداکثری»، همین عوامل در جهت تبیین آموزه‌های متفاوت منطقی در سیر منطق دوره اسلامی به کار گرفته می‌شوند. در ادامه، ناکارآمدی‌های خوانش «حداکثری» در خصوص دسته‌بندی منطق‌دانان دوره اسلامی و تشخیص و تبیین آموزه‌های منطقی متفاوت این منطق‌دانان مورد تأکید قرار می‌گیرند و به برخی انتقادات مشترکی که بر هر دو الگوی شرقی-غربی و نه بخشی-دو بخشی وارد می‌شوند، از جمله عدم توجه به تحولات متأخر منطق در جهان اسلام اشاره می‌شود.

واژگان کلیدی: تاریخ منطق، منطق دوره اسلامی، الگوی شرقی-غربی، الگوی نه بخشی-دو بخشی، خوانش حداکثری از الگوی نه بخشی-دو بخشی.

* دکترای فلسفه از دانشگاه اصفهان. رایانامه: Amin.shahverdy@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۵/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۳/۱

۱. درآمد

با شروع نهضت ترجمه در سده‌های آغازین هجری، رساله‌ها و متون منطقی نیز در کنار دیگر آثار به تدریج ترجمه شدند و در اختیار اندیشمندان مختلف در جهان اسلام قرار گرفتند. از این زمان به بعد، منطق‌دانان جهان اسلام با بسط و گسترش آنچه از طریق نهضت ترجمه در اختیار آنها قرار گرفته بود، نظرات و آموزه‌های جدیدی ارائه دادند و در قبال سنت منطقی‌ای که از طریق ترجمه‌ها به آنها رسیده بود، موضع‌های متفاوتی را اتخاذ کردند. همین رویکردهای متفاوت در قالب نظرات منطقی رقیب، به تدریج سبب رشد و شکوفایی آموزه‌های منطقی مختلف در جهان اسلام گردیدند و تکرر آراء منطقی در دوره‌های بعدی تمدن اسلامی را پدید آوردند.

گسترش آراء منطقی در جهان اسلام و آموزه‌های مختلف و بعضاً متعارض منطق‌دانان مختلف، تاریخ نگار منطق دوره اسلامی را تحریک می‌کند تا سعی کند آراء منطق‌دانان مختلف جهان اسلام را ذیل الگویی وحدت بخش مورد مطالعه قرار دهد و بدین ترتیب تکرر نظرات مختلف را در قالب چهارچوب‌های کلی‌تر مورد بررسی قرار دهد؛ نخستین تلاش در جهت تحقق چنین امری، از سوی رشدر صورت گرفت؛ رشدر با معرفی الگوی شرقی-غربی، سعی کرد منطق‌دانان جهان اسلام را بر اساس این الگو دسته‌بندی کند و بدین ترتیب سیر تاریخ منطق در جهان اسلام را مورد بازخوانی قرار دهد. در کنار الگوی شرقی-غربی رشدر، به الگوی دیگری نیز تحت عنوان نه بخشی-دو بخشی می‌توان اشاره کرد که از سوی برخی پژوهشگران معاصر در بررسی آموزه‌های منطقی منطق‌دانان جهان اسلام مورد استفاده قرار گرفته و جدی‌ترین بیان خود را در آثار فرامرز قراملکی یافته است. در بخش نخست این مقاله سعی می‌شود تا گزارشی از الگوی شرقی-غربی رشدر و برخی انتقادات وارد بر آن ارائه شود؛ این الگو از آن جهت اهمیت دارد که نخستین الگوی معرفی شده توسط پژوهشگران جدید در بررسی منطق دوره اسلامی است و کسان دیگری که به بررسی سیر تحولات منطق دوره اسلامی پرداخته‌اند همواره با نگاه به این الگو و توجه به نقاط قوت و ضعف آن، منطق دوره اسلامی را مورد مطالعه قرار داده‌اند. در بخش دوم مقاله، الگوی نه بخشی-دو بخشی معرفی شده و دو خوانش «کلاسیک» و «حداکثری» از آن ارائه می‌شود؛ پس از آن، انتقادهای وارد بر هر یک از این دو خوانش و نسبت آنها با الگوی شرقی-غربی مورد

اشاره قرار می‌گیرند و در پایان، برخی انتقادهای مشترک وارد بر هر دو الگوی شرقی-غربی و نُه بخشی-دو بخشی توضیح داده می‌شوند.

۲. الگوی شرقی-غربی

نخستین بررسی جدید از تاریخ منطق دوره اسلامی با کتاب رشر تحت عنوان «سیر منطق عربی» (*The Development of Arabic Logic*) تحقق پذیرفت؛ رشر در این اثر، صرفاً به معرفی اجمالی منطق دانان دوره اسلامی پرداخت و از آنجا که امکان بررسی آثار یک‌یک این منطق دانان برای وی، میسر نبود، از تقابل میان منطق دانان شرقی-غربی به مثابه مفهومی اساسی برای دسته‌بندی منطق دانان دوره اسلامی، استفاده کرد. از دیدگاه رشر، با انتقادهای شدید ابن سینا بر آموزه‌های منطقی منطق دانان مکتب بغداد، تقابل شرقی-غربی به صورت کاملاً برجسته پدیدار شد و در دوره‌های بعد نیز در آثار منطق دانان سنت اسلامی استمرار یافت تا اینکه در قرن چهاردهم میلادی (قرن هشتم و ابتدای قرن نهم هجری قمری) به تدریج چنین نزاعی رو به افول نهاد و سرانجام در آثار منطق دانانی مانند قطب‌الدین رازی و شاگردانش رنگ باخت (Rescher, 1964: 75-77). تونی استریت دیدگاهی را که رشر در بررسی منطق دوره اسلامی به کار می‌گیرد، ناظر به تقابل اندیشه‌های فلسفی‌ای می‌داند که در میان منطق دانان جهان اسلام وجود داشته است؛ بدین ترتیب، استریت تفکیک پیشنهادی رشر را، در درجه نخست، نه ناظر به محتوای آثار منطقی منطق دانان دوره اسلامی بلکه مبتنی بر اندیشه‌های فلسفی آنها در نظر می‌گیرد:

رویکرد رقیب [یعنی رویکرد رشر] تفاوت‌های منطقی را دقیقاً با تفاوت‌های مکاتب فلسفی هم‌خوان فرض می‌کند (Street, 2004: 527).

با این همه، به نظر نمی‌رسد بتوان الگوی اصلی رشر، یعنی تمایز شرقی-غربی، در بررسی تاریخ منطق دوره اسلامی را دقیقاً هم‌خوان با الگوی مشابهی در اندیشه‌های فلسفی حاکم در جهان اسلام در نظر گرفت. چرا که تمایزهای اساسی در اندیشه‌های فلسفی دوره اسلامی مانند تمایز آموزه‌های مشائی-اشراقی، همتایی در الگوی شرقی-غربی‌ای ندارد که رشر در بررسی تاریخ منطق دوره اسلامی به کار می‌گیرد. جالب آنکه، منطق دانی مانند شهاب‌الدین سهروردی که به لحاظ آموزه‌های فلسفی در گروه فیلسوفان اشراقی و در مقابل فیلسوفان مشائی‌ای مانند فارابی و شارحان ارسطو در

دوره اسلامی (مکتب بغداد) قرار دارد، طبق الگوی رشر، در گروه منطق دانان غربی و در کنار فارابی و شارحان ارسطو قرار می‌گیرد (Rescher, 1964: 68). این در حالی است که سهروردی به شدت از آموزه‌های ارسطویی چه در حوزه فلسفه و چه در حوزه منطق انتقاد می‌کند و همواره خود را نقطه مقابل اندیشمندان ارسطویی به حساب می‌آورد. رشر توضیح دقیقی از تمایز شرقی-غربی به دست نمی‌دهد، اما از مجموع سخنان وی می‌توان دریافت که وی تمایز یاد شده را بر دو پایه اصلی بنا می‌نهد؛ نخستین عامل، انتقاد ابن‌سینا از منطق دانان مکتب بغداد، یعنی قاطبه منطق دانان دوره اسلامی پیش از وی است که سنت شرح نویسی بر آثار ارسطو و مرجعیت آنها را سرلوحه کار خویش قرار داده‌اند:

ابن‌سینا در قرن یازدهم میلادی مطالعات فلسفی، پزشکی و منطقی مکتب بغداد را مورد انتقاد قرار داد. در پی این انتقادهای دو مکتب فکری شکل گرفتند؛ یکی، مکتب «شرقی» در جانب ابن‌سینا و دیگری مکتب «غربی» که از برخی دیدگاه‌ها و مواضع مکتب (از میان رفته) بغداد حمایت می‌کرد و تا آنجا که به مطالعات منطقی مرتبط است، پیرامون فارابی گرد آمده بودند (Rescher, 1964: 66).

عامل دیگری که رشر در تفکیک شرقی-غربی مورد نظر قرار می‌دهد و به منطق دانان پس از ابن‌سینا مربوط می‌شود، موافقت یا مخالفت صریح آنها با آموزه‌های منطقی ابن‌سیناست. بر این اساس منطق دانانی که پس از ابن‌سینا صریحاً از آموزه‌های منطقی وی انتقاد می‌کردند در گروه منطق دانان غربی و منطق دانانی که از آموزه‌های منطقی ابن‌سینا پیروی می‌کردند در گروه منطق دانان شرقی قرار می‌گیرند؛ بدین ترتیب می‌توان دریافت که چرا در الگوی شرقی-غربی رشر، افرادی مانند شهاب‌الدین سهروردی که منتقد آموزه‌های فلسفی-منطقی ارسطوئیان است در گروه منطق دانان غربی قرار می‌گیرد.

الگوی شرقی-غربی رشر را از جنبه‌های مختلفی می‌توان مورد انتقاد قرار داد؛ برخی از این انتقادهای به الگوی نه بخشی-دو بخشی نیز وارد است و به همین دلیل، این انتقادهای مشترک پس از توضیح الگوی نه بخشی-دو بخشی ذکر می‌شوند؛ صرف نظر از این موارد، مهم‌ترین انتقادی که به الگوی شرقی-غربی رشر وارد است، عدم توجه آن به محتوای آموزه‌های منطقی مکتب‌های شرقی و غربی است؛ به عبارت دیگر، در الگوی رشر هیچ اشاره‌ای به آموزه‌های منطقی مکتب‌های شرقی و غربی نمی‌گردد و

سعی نمی‌شود تا سازگاری آموزه‌های منطقی منطق‌دانانی که در یک دسته قرار می‌گیرند، بررسی شوند. همین امر سبب می‌شود تا منطق‌دانی مانند سهروردی که آموزه‌های منطقی ارسطویی-مشائی را در مباحثی مانند تعریفات، گزاره‌های موجه و ... مورد نقد قرار می‌دهد در کنار شارحان و مفسران منطق ارسطویی مانند اعضاء مکتب بغداد، در یک گروه قرار بگیرد.

۳. خوانش کلاسیک از الگوی نه بخشی-دو بخشی

الگوی دیگری که توسط برخی پژوهشگران جدید به مثابه بدیلی برای تمایز شرقی-غربی رشر پیشنهاد شده است، الگوی نه بخشی-دو بخشی است. چنین الگویی در درجه نخست، ساختار متون منطقی و نحوه تنظیم آموزه‌های منطقی منطق‌دانان دوره اسلامی را در مرکز توجه خود قرار می‌دهد. بر اساس این رویکرد، دو ساختار اساسی در متون منطقی دوره اسلامی تشخیص داده می‌شود و هم‌ارز این دو ساختار، دو مکتب منطقی برجسته می‌گردد؛ نخست، متون منطقی‌ای که در نه بخش تنظیم شده‌اند و دودو دیگر متون منطقی‌ای که آموزه‌های خود را در دو بخش اصلی تدوین کرده‌اند؛ در آثار منطقی‌ای که بر اساس ساختار نه بخشی شکل گرفته‌اند، نخست مبحث ایساغوجی یا مدخل و به دنبال آن به ترتیب بخش‌های قاطیغوریاس، العبارة، آنالوطیق‌ای پیشین، آنالوطیق‌ای پسین، برهان، جدل، خطابه و شعر قرار می‌گیرند؛ این در حالی است که در آثار منطقی مبتنی بر سنت دو بخشی، مباحث منطقی بر اساس نیل از مجهول تصویری یا تصدیقی به معلوم، در دو بخش تعریف و استدلال مطرح می‌شوند.

تمایز ساختاری متون منطقی نه بخشی و دو بخشی را می‌توان در درجه نخست ناشی از توجه به غایت منطق دانست؛ به عبارت دیگر، نحوه سامان‌دهی و تبویب آثار منطق دو بخشی به خوبی غایت منطق را که دست‌یابی به معلومات تصویری و تصدیقی است، نشان می‌دهد در حالی که در آثار نه بخشی، چنین امری غایب است؛ همین توجه به غایت منطق در تنظیم آثار منطقی نظام دو بخشی سبب شده است تا مباحث مقولات از این متون حذف گردد. اما علاوه بر مباحث مقولات که در نظام منطق‌نگاری نه بخشی وجود دارد و در نظام منطق‌نگاری دو بخشی حذف می‌شود تمایز محتوایی دیگری را نمی‌توان میان این دو نظام منطقی تشخیص داد و دیگر اختلاف‌های آنها صرفاً به

انسجام و ترتیب بیان آموزه‌های منطقی باز می‌گردد و می‌توان آنها را چنین در نظر گرفت:

(۱). کاهش تکرار مباحث در رساله‌های مختلف ارگانون؛ (۲). استقلال بخشی به مبحث حد و رسم؛ (۳). تقدیم حد و رسم بر قضیه و قیاس؛ (۴). جابجایی بحث عکس از قیاس به پیش از قیاس؛ (۵). استقلال و هم‌نشینی تقابل و عکس؛ (۶). تقدیم بحث مواد اقیسه بر قیاس (قراملکی، ۱۳۸۸: ۵۸-۵۷).

بدین ترتیب، در صورتی که الگوی نه بخشی-دو بخشی با همین ویژگی‌ها یعنی تمایز ساختاری‌ای که شامل نحوه تنظیم آموزه‌های منطقی و حذف یا عدم حذف مقولات است در نظر گرفته شود، می‌توان متون منطقی دوره اسلامی را به تقریب در یکی از این دو دسته قرار داد؛ به تقریب نه به تحقیق، چرا که برخی از آثار منطقی دوره اسلامی همه ویژگی‌های یکی از دو نظام نه بخشی یا دو بخشی را دارا نیستند و برخی از ویژگی‌های نظام نه بخشی مانند پرداختن به مبحث مقولات و برخی از ویژگی‌های نظام دو بخشی مانند استقلال بخشی به مبحث حد و رسم را دارا می‌باشند؛ بر همین اساس، فرامرز قراملکی این گروه از آثار منطقی دوره اسلامی را در دسته‌ای جدید تحت عنوان نظام التقاطی قرار می‌دهد و از کتاب‌هایی مانند البصائر النصیریة، رهبر خرد و منطق صوری به مثابه آثاری نام می‌برد که در این نظام منطقی نگاشته شده‌اند (فرامرز قراملکی، ۱۳۷۳: ۴۳).

چنین دریافتی از الگوی نه بخشی-دو بخشی را می‌توان دریافت کلاسیک خواند، چرا که از گذشته مورد توجه اندیشمندان و تاریخ‌نگاران بوده است؛ برای مثال ابن خلدون در این خصوص چنین می‌گوید:

ثم جاء المتأخرون فغيروا اصطلاح المنطق، و ألحقوا بالنظر فی الکلیات الخمس ثمرتها، و هی الکلام فی الحدود و الرسوم، نقلوها من کتاب البرهان، و حذفوا کتاب المقولات، لأن نظر المنطقی فیہ بالعرض لا بالذات، و ألحقوا فی کتاب العبارة الکلام فی العکس، و إن کان من کتاب الجدل فی کتب المتقدمین، لأنه من توابع الکلام فی القضا یا ببعض الوجوه (ابن خلدون، ۲۰۰۴: ۲۶۴).

دریافت کلاسیک از الگوی نه بخشی-دو بخشی چنانکه یاد شد بیشتر بر انسجام و یکپارچگی متون منطقی تأکید دارد و تمایزی بنیادی و اساسی را میان آموزه‌های متون منطقی سنت نه بخشی و دو بخشی، ترسیم نمی‌کند و به همین سبب، جهت‌گیری‌ها و

تقابل‌های آموزه‌های منطقی منطق‌دانان دوره اسلامی را نشان نمی‌دهد؛ از سوی دیگر چنین الگویی، مانند الگوی شرقی-غربی رشر مطلب چندانی در خصوص محتوای آموزه‌های منطقی منطق‌دانان دوره اسلامی نمی‌گوید و بدین ترتیب توضیح و تبیین خاصی از سیر تاریخ منطق به خصوص از زمان ابن‌سینا به بعد به دست نمی‌دهد. به عبارت دیگر، هم در الگوی شرقی-غربی رشر و هم در خوانش کلاسیک از الگوی نه بخشی-دو بخشی، تحولات منطقی پس از ابن‌سینا مورد توجه قرار نمی‌گیرند و ابداعات و نظرات بدیع منطق‌دانانی مانند خونجی، قطب‌الدین رازی و ... نادیده گرفته می‌شوند.

در عین حال باید خاطر نشان ساخت که خوانش کلاسیک از الگوی نه بخشی-دو بخشی با ویژگی‌هایی که در اینجا توضیح داده شد، تاکنون از سوی پژوهشگران به مثابه الگویی مهم و اساسی در توضیح تحولات منطق دوره اسلامی به کار گرفته نشده است؛ برای مثال دانش پژوه در آثار خود، از چنین تمایزی بر اساس آنچه در اینجا خوانش کلاسیک خوانده شد، به مثابه تمایزی میان منطق سینوی و ارسطویی یاد کرده است؛ آن هم نه تمایزی چندان بنیادی، بلکه بیشتر تمایزی ساختاری (دانش پژوه، ۱۳۵۹: ۱۵۳-۱۵۰).

۴. خوانش حداکثری از الگوی نه بخشی - دو بخشی

اما علاوه بر خوانش کلاسیک، تفسیر دیگری نیز از الگوی نه بخشی-دو بخشی وجود دارد که می‌توان آن را دریافت یا تفسیر حداکثری نامید؛ خوانش حداکثری از الگوی نه بخشی - دو بخشی، نقطه عزیمت خود را مانند خوانش کلاسیک، تمایزات ساختاری میان متون منطقی سنت نه بخشی و دو بخشی قرار می‌دهد اما بر خلاف خوانش کلاسیک، تمایز نه بخشی - دو بخشی را در جهت توضیح و تبیین تحولات و تمایزهای مهم تاریخ منطق دوره اسلامی به کار می‌گیرد و از این طریق سعی می‌کند دورنمایی از سیر منطق دوره اسلامی به دست دهد. احد فرامز قراملکی، مهم‌ترین پژوهشگری است که بر چنین دریافتی از الگوی نه بخشی - دو بخشی تأکید دارد و در آثار گوناگون خود سعی کرده است تا چنین الگویی را در توضیح تفاوت‌ها و تمایزهای محتوایی آموزه‌های منطقی در سیر منطق دوره اسلامی به کار گیرد؛ وی بر اساس تمایز نه بخشی - دو بخشی، چهار نظام منطق‌نگاری یعنی منطق‌نگاری نه بخشی، دو بخشی،

تلفیقی و التقاطی را در دوره اسلامی تشخیص می‌دهد و دو نظام منطق‌نگاری نه بخشی و دو بخشی را به مثابه دو مکتب منطقی مجزا در نظر می‌گیرد:

در میان چهار نظام منطق‌نگاری، دو نظام نخست [یعنی منطق‌نگاری نه بخشی و دو بخشی] فراتر از تمایز ساختاری دارای تمایز دیدگاه نیز هستند و لذا از منطق‌نگاری دو بخشی و نه بخشی می‌توان به عنوان دو مکتب منطقی در دوره اسلامی یاد کرد (قراملکی، ۱۳۸۸: ۵۷).

این در حالی است که در جای دیگری، نه دو رویکرد اصلی بلکه سه گرایش عمده در نظام منطق‌نگاری را مورد شناسایی قرار می‌دهد و آنها را به لحاظ آموزه‌های منطقی کاملاً متمایز از یکدیگر در نظر می‌گیرد:^۱

این سه نظام [منطق‌نگاری نه بخشی، دو بخشی و تلفیقی] هم به لحاظ ساختار و مبانی و هم به لحاظ آراء و نظریات متمایز می‌باشند (قراملکی، ۱۳۸۳: ۸۶).

با این همه، منطق‌نگاری تلفیقی به نظر نمی‌رسد واقعاً مکتب یا سنت منطقی متمایزی باشد و بتوان آن را به لحاظ محتوایی متمایز از دو سنت نه بخشی یا دو بخشی در نظر گرفت؛ فرامرز قراملکی نیز در دیگر توصیفاتی که از این سنت به دست می‌دهد، به طور ضمنی به این مطلب اشاره می‌کند و در آثار خود منطق‌دان شاخصی را در این گروه قرار نمی‌دهد و صرفاً از کسانی مانند سهلان ساوی، جابر انصاری، محمود شهابی و محمد خوانساری به عنوان اعضای این مکتب نام می‌برد. در ادامه این مقاله، فارغ از اینکه بر اساس تمایز نه بخشی-دو بخشی، دو رویکرد یا سه رویکرد اصلی را بتوان تشخیص داد، این موضوع مورد بررسی قرار می‌گیرد که آیا واقعاً تمایزی محتوایی آن گونه که فرامرز قراملکی و دیگران^۳ بر آن تأکید دارند، میان دو سنت منطق‌نگاری نه بخشی و دو بخشی وجود دارد یا نه؛ همچنین به این پرسش پرداخته می‌شود که آیا می‌توان سیر تحولات آموزه‌های منطقی در دوره اسلامی را بر اساس خوانش حداکثری از الگوی نه بخشی-دو بخشی توضیح داد یا نه.

متأسفانه کسانی که خوانش حداکثری از الگوی نه بخشی-دو بخشی را به کار گرفته‌اند، تمایز محتوایی میان دو سنت نه بخشی و دو بخشی را دقیقاً و یک جا مشخص نکرده و مانند هواداران خوانش کلاسیک، اغلب به صرف اشاره به حذف شدن مقولات در سنت منطق‌نگاری دو بخشی بسنده کرده‌اند؛ با این همه، از آنجا که در خوانش حداکثری، با دو مکتب منطقی مواجه هستیم که به لحاظ آراء و مبانی کاملاً

تمایز هستند، باید بتوان حداقل برخی از این تمایزات را مشخص کرد؛ در ادامه، برخی از تمایزات محتوایی که در آثار هواداران خوانش حداکثری از الگوی نه بخشی-دو بخشی به آنها اشاره شده است، مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرند.

از جمله مباحثی که هواداران خوانش حداکثری از الگوی نه بخشی-دو بخشی به مثابه تمایز محتوایی میان دو سنت نه بخشی و دو بخشی در نظر می‌گیرند، مبحث پارادکس دروغگو است؛ از دیدگاه این افراد، پارادکس دروغگو در آثار منطق‌دانان نه بخشی مطرح نمی‌شود در حالی که منطق‌دانان دو بخشی آن را مورد توجه قرار می‌دهند؛ برای مثال، فرامرز قراملکی دلیل این را که خواجه نصیرالدین طوسی در آثار خود به طرح پارادکس دروغگو پرداخته است، چنین توضیح می‌دهد:

خواجه طوسی به دلیل اینکه از منطق‌نگاران نه بخشی است^۴ در آثار

درسی خود مانند اساس الاقتباس و تجرید المنطق به طرح معمای دروغگو

پرداخته است (قراملکی، ۱۳۹۱: ۱۵۴).

اما اینکه چه نسبتی میان منطق‌نگاری نه بخشی و عدم توجه به پارادکس دروغگو وجود دارد، چیزی است که نه توسط هواداران خوانش حداکثری از الگوی نه بخشی-دو بخشی توضیح داده می‌شود، و نه اساساً به نظر می‌رسد بتوان میان آنها ارتباطی ذاتی تشخیص داد؛ در عین حال، در بسیاری از آثار منطقی نوشته شده در سنت منطق دو بخشی نیز سخنی از پارادکس دروغگو نیست؛ برای مثال در غالب کتاب‌های منطقی فخر رازی به جز *المخلص* (فرامرز قراملکی، ۱۳۷۶: ۶۹)، *تهذیب المنطق* سعدالدین تفتازانی و بسیاری از شروح آن سخنی از پارادکس دروغگو نیست.

در خصوص تقسیم‌بندی قضایا به حقیقیه و خارجییه نیز می‌توان رویکردی مشابه مبحث پارادکس دروغگو را مشاهده کرد؛ در این مبحث نیز فرامرز قراملکی و عبادی بدون نشان دادن ارتباط این مبحث با منطق‌نگاری نه بخشی، نتیجه گرفته‌اند که منطق‌دانان سنت نه بخشی بر خلاف منطق‌دانان سنت دو بخشی بر حقیقیه انگاری قضایای مسوره تأکید داشته‌اند (فرامرز قراملکی و عبادی، ۱۳۹۲: ۴۲).

علاوه بر مواردی از این دست که در خوانش حداکثری از الگوی نه بخشی-دو بخشی بدون تبیین و توضیح به مثابه تمایزات منطق‌نگاری نه بخشی-دو بخشی در نظر گرفته می‌شود، دسته‌بندی منطق‌دانان دوره اسلامی بر اساس خوانش حداکثری از الگوی نه بخشی-دو بخشی نیز با مشکلات مهمی روبرو است، چرا که برخی از

مهم‌ترین منطق‌دانان دوره اسلامی هم در سنت *نه* بخشی و هم در سنت دو بخشی آثار خود را نوشته‌اند و طبق خوانش حداکثری از الگوی *نه* بخشی-دو بخشی باید آنها را به هر دو دسته متعلق دانست؛ همین امر سبب شده است که فرامرز قراملکی نیز در آثار خود، این افراد را به انحاء مختلف دسته‌بندی کند؛ برای مثال وی در خصوص قرار دادن علامه حلی در مکتب *نه* بخشی یا دو بخشی دچار مشکل می‌شود و چنین می‌گوید:

وی [علامه حلی] به لحاظ ساختاری در همه آثارش تابع منطق‌نگاری دو بخشی و به لحاظ محتوایی آمیزه‌ای از مکتب دو بخشی کاتبی و مکتب *نه* بخشی طوسی است (فرامرز قراملکی، ۱۳۹۱: ۲۶۱).^۵

این در حالی است که می‌دانیم علامه حلی شرح بسیار معروفی بر *جوهر النضید* خواجه نصیرالدین طوسی دارد که در سنت *نه* بخشی نوشته شده است؛ در عین حال، فرامرز قراملکی در هنگام اشاره به شرح علامه حلی بر *جوهر النضید* طوسی، با اشاره به علاقه علامه حلی به نوشتن شرح بر *جوهر النضید* *نه* بخشی چنین می‌گوید: اینک حلی بر دو اثر مهم و مؤثر در دو مکتب رقیب *نه* بخشی و دو بخشی شرح می‌نویسد، به لحاظ تاریخی اهمیت دارد و تعصب نداشتن وی به یکی از این دو مکتب را نشان می‌دهد. وی شرح بر شمسیه را به درخواست دیگران نوشته، اما شرح بر *تجربید* را با علاقه خود تدوین کرده است (فرامرز قراملکی، ۱۳۹۱: ۲۶۲).^۶

علاوه بر مشکل دسته‌بندی منطق‌دانانی که آثاری را در هر دو سنت *نه* بخشی و دو بخشی به رشته تحریر درآورده‌اند، برخی منطق‌دانان دیگر نیز بر اساس خوانش حداکثری از الگوی *نه* بخشی-دو بخشی جایگاه روشنی نمی‌یابند؛ از جمله این منطق‌دانان می‌توان به جلال‌الدین دوانی اشاره کرد که هواداران خوانش حداکثری از الگوی *نه* بخشی-دو بخشی، سخنان متعارضی را درباره وی بیان کرده‌اند:

می‌توان چنین انگاشت که دوانی به دلیل پیروی از منطق دو بخشی، در بسیاری از مواضع به آرای منطق *نه* بخشی از جمله *شفای بوعلی* پای‌بند نمانده است و این امر از جانب مدرسه رقیب مورد ایراد قرار می‌گرفته از این رو تلاش دوانی در همه آثار منطقی و فرامنطقی نشان دادن انطباق تحلیل وی بر آرای بوعلی است (فرامرز قراملکی، ۱۳۸۳: ۹۱).

در عین حال، در متن دیگری، دوانی به پیروی از خواجه نصیرالدین طوسی، فصل الخطاب قرار دادن آموزه‌های ابن سینا در *شفا* و در عین حال حاشیه نویسی صرفاً بر متون منطقی سنت دو بخشی منتسب می‌شود:

همه منطق‌دانانی که دوانی بر آثار آنان حاشیه نوشته است، بدون استثناء به سنت منطق‌نگاری دو بخشی قرن هفتم و هشتم ق. متعلق‌اند و این نکته قابل تأمل است. وی غالباً به سخنان شیخ الرئیس (۳۷۰-۴۲۸ق) در *شفا* - از برجسته‌ترین آثار منطق‌نگاری نه بخشی - استناد می‌کند و در موضعی آن را فصل الخطاب قرار می‌دهد و نیز در مواضع گوناگون از آرای خواجه نصیرالدین طوسی از سخنگویان مهم منطق‌نگاری نه بخشی پیروی می‌کند (فرامرز قراملکی، ۱۳۹۱: ۲۹۸).^۷

این گفتارها، تقریباً خواننده را مطمئن می‌کند که دوانی منطق‌دانی است که به هر دو سنت نه بخشی و دو بخشی تعلق دارد نه یکی از آنها؛ هم آموزه‌های خواجه نصیر را می‌پذیرد و هم حاشیه‌هایش را صرفاً بر آثار منطق‌نگاری دو بخشی می‌نویسد. بدین ترتیب، از بررسی دیدگاه هواداران خوانش حداکثری از الگوی نه بخشی-دو بخشی در خصوص منطق‌دانانی مانند علامه حلی و دوانی به خوبی می‌توان دریافت که بر خلاف دیدگاه هواداران خوانش حداکثری از الگوی نه بخشی-دو بخشی، میان دو سنت نه بخشی و دو بخشی تمایز محتوایی عمیقی وجود ندارد تا منطق‌دانان دوره اسلامی صرفاً در یکی از این دو سنت قرار بگیرند؛

پس از بررسی خوانش حداکثری از الگوی نه بخشی - دو بخشی به نظر می‌رسد، می‌توان نتیجه گرفت که بر خلاف نظر هواداران چنین‌الگویی، تمایز محتوایی خاصی، جز حذف مقولات میان دو سنت نه بخشی و دو بخشی وجود ندارد؛ در عین حال، باید توجه داشت که بر خلاف الگوی شرقی - غربی رشر که اساساً بر اساس تعارض و تضاد دیدگاه‌های ابن سینا با دیگر منطق‌دانان، به خصوص اعضای مکتب بغداد، بنا نهاده شده است، الگوی نه بخشی - دو بخشی در هر دو خوانش خود بر اساس چنین تعارضی شکل نگرفته است. علت این امر آن است که بسیاری از منطق‌دانان دوره اسلامی، آثار منطقی خود را در هر دو سنت یا به عبارت بهتر، شیوه منطق‌نگاری به رشته تحریر درآورده‌اند؛ بدین ترتیب، ناتوانی و نارسایی الگوی نه بخشی - دو بخشی، هنگامی بیشتر به چشم می‌آید که سعی می‌شود از آن در جهت توضیح تعارضات و تمایزات آموزه‌های منطق‌دانان مختلف منطق دوره اسلامی بهره گرفته شود، حال آنکه

میان سنت *نه* بخشی - دو بخشی تعارض و تضادی ذاتی وجود ندارد و حتی حذف یا عدم حذف مقولات در این دو سنت منطق‌نگاری نیز واقعاً تعارض بنیادی میان اندیشه‌های همه منطق‌دانانی نیست که آثار خود را در این دو سنت نوشته‌اند. برای مثال، ابن‌سینا در *شفا* که به گفته هواداران خوانش حداکثری از الگوی *نه* بخشی - دو بخشی، اوج منطق‌نگاری *نه* بخشی است (فرامرز قراملکی، ۱۳۹۱: ر)، پرداختن به مقولات را زائد معرفی می‌کند و پیشنهاد می‌کند در آموزش منطق از آن عبور شود:

فإن المتعلم للمنطق، إذا انتقل بعد معرفة بما عرفنا من أحوال الألفاظ المفردة، و عرف الاسم و الكلمه، أمکن أن ينتقل إلى تعلم القضايا و أقسامها، و القياسات و التحديدات و أصنافها و مواد القياسات و الحدود البرهانية و غیر البرهانية و أجناسها و أنواعها و إن لم یخطر بباله أن هاهنا مقولات عشرًا و أنها هی التي تدل علیها أنفسها أو علی ما یدخل فیها بالألفاظ المفردة و لا یعرض من إغفال ذلك خلل یعتقد به، و ... (ابن‌سینا، ۱۹۵۹: ۵).

از سوی دیگر، بر خلاف ادعای هواداران الگوی *نه* بخشی - دو بخشی، مواردی در *منطق شفا* و *اشارات* یافت می‌شوند که آموزه مطرح شده در *منطق شفا* بر آثار منطق‌دانانی که در دسته منطق‌نگاران دو بخشی قرار می‌گیرند، تأثیر گذاشته است و نه آموزه مطرح شده در *منطق اشارات*؛ برای مثال، ابن‌سینا در *منطق شفا*، قضایا را به دو دسته حمله و شرطی تقسیم می‌کند و سپس برای قضیه شرطی دو نوع شرطی متصل و شرطی منفصل را ذکر می‌کند (ابن‌سینا، ۱۹۷۰: ۳۳-۳۲)؛ این در حالی است که در *منطق اشارات*، وی قضیه را به سه دسته حمله، شرطی متصل و شرطی منفصل تقسیم می‌کند (ابن‌سینا، ۱۹۸۳: ۲۲۵-۲۲۳)، و جالب آنکه در اکثر قریب به اتفاق آثار منطقی دوره اسلامی از جمله آثار مهم منطق‌نگاری دو بخشی، تقسیم‌بندی مطرح شده در *اشارات* نادیده گرفته شده و تقسیم‌بندی ذکر شده در *منطق شفا* مورد قبول واقع می‌شود.

بنابراین، اگر منطق‌دانانی در سده‌هایی پس از ابن‌سینا، به جای الگوی دو بخشی از الگوی *نه* بخشی برای نوشتن آثار منطقی خود بهره گرفته‌اند، بدین معنی نبوده است که آنها آموزه‌هایی کاملاً متفاوت با دیگرانی داشته‌اند که به شیوه دو بخشی آثار خود را نوشته‌اند؛ اینکه چرا این منطق‌دانان در پاره‌ای موارد از الگوی *نه* بخشی استفاده کرده و الگوی دو بخشی را کنار گذاشته‌اند، موضوعی است که شاید بتوان بر اساس فرض‌های دیگری مانند پیروی از سنت‌های منطقی، هدف‌های آموزشی و ... نیز توضیح داد؛

روشن است که این موضوع، نیازمند پژوهشی مستقل است و در اینجا نمی‌توان به آن پرداخت.

۳. نارسایی دو الگوی شرقی-غربی و نُه بخشی-دو بخشی در بررسی

برخی نقاط عطف منطق دوره اسلامی

در بررسی سیر منطق دوره اسلامی، یکی از مهم‌ترین موضوعات، تشخیص منطق‌دانانی است که نسبت به سنت منطقی گذشته خود، تغییر و تحول قابل ملاحظه‌ای را سبب شده‌اند؛ هر چه میزان تغییر و تحولاتی که این منطق‌دانان به وجود آورده‌اند، بیشتر باشد؛ بیشتر سزاوار آن هستند تا در تاریخ منطق دوره اسلامی مورد توجه قرار بگیرند؛^۸ هر دو الگوی شرقی-غربی و نُه بخشی-دو بخشی با تمرکز بر ابن‌سینا، دیگر تحولات منطق دوره اسلامی را کم رنگ ساخته‌اند؛ در الگوی شرقی-غربی منطق دوره اسلامی، صرفاً تا ۱۵۰۰ میلادی مورد توجه قرار می‌گیرد و به سده‌های پایانی همین دوره نیز، اهمیت و ارزش چندانی داده نمی‌شود (Rescher, 1964: 81)؛ در الگوی نُه بخشی-دو بخشی نیز تقریباً از همین آموزه پیروی می‌شود؛ این در حالی است که پس از این دوره، تغییر و تحولات مهمی در منطق دوره اسلامی اتفاق می‌افتد؛ رویه‌ب در پژوهش خود به برخی از این تحولات توجه کرده است؛ در ادامه به برخی از مواردی اشاره می‌شود که در هیچ‌یک از دو الگوی شرقی-غربی و نُه بخشی-دو بخشی توضیح داده نمی‌شوند:

(۱). تحول در علایق منطقی قرن هفتم و هشتم و تمرکز بر مباحثی مانند شرطیات و موجهات.

(۲). تغییر سبک نوشتارهای منطقی پس از قرن هشتم؛ بدین معنا که پس از قرن هشتم هجری رسائل منطقی بلند به ندرت به رشته تحریر در آمدند و سبک نوشتارهای منطقی غالباً از تألیف به سوی حاشیه و شرح تغییر یافت.

(۳). تغییر علایق منطقی پس از قرن نهم و توجه بیشتر به مباحث فلسفی و سمانتیکی در منطق (مانند تمایز دقیق میان تصور و تصدیق، سه جزئی یا چهار جزئی بودن قضیه^۹، بسیط بودن حکم و توجه به پارادکس‌های سمانتیکی مانند پارادکس دروغگو).

(۴). تحولات منطق دوره اسلامی در قرون متأخر و شکل گرفتن سنت‌های منطقی متمایز و تکه‌تکه در ایران، ترکیه، هند، شمال آفریقا و دیگر سرزمین‌های اسلامی- (El-Rouayheb, 2010: 9-10).

۴. نتیجه

آنچه از بررسی الگوی نه بخشی-دو بخشی به دست می‌آید این است که چنین الگویی بر خلاف نظر هواداران آن در تشخیص و تحلیل بسیاری از آموزه‌های مهم منطق دوره اسلامی ناتوان است و همه دوره‌های مهم منطق دوره اسلامی و منطق‌دانان شاخص آن را مورد تأکید قرار نمی‌دهد؛ از سوی دیگر، از آنجا که الگوی نه بخشی-دو بخشی، در درجه نخست به ساختار رسائل منطقی توجه دارد و تمایز محتوایی را جز در زمینه حذف مقولات برجسته نمی‌سازد، در نشان دادن تعارض‌ها و صف‌بندی‌های منطقی نسبت به الگوی شرقی-غربی، از قدرت کمتری برخوردار است؛ بدین ترتیب، هنگامی که الگوی نه بخشی-دو بخشی در جهت نشان دادن آموزه‌های متفاوت و متعارض منطق‌دانان دوره‌های مختلف به کار گرفته می‌شود، نارسایی خود را بیش از پیش آشکار می‌سازد.

پی‌نوشت‌ها

۱. متأسفانه فرامرز قراملکی از اصطلاحات یکسانی در آثار خود استفاده نمی‌کند و همین امر خواننده آثار وی را دچار سردرگمی می‌کند؛ برای مثال، وی در آثار ابتدایی خود، صرفاً به سه سنت منطق‌نگاری اشاره کرده و سنت التقاطی را چنین توصیف می‌کند:

غیر از منطق نه بخشی ارسطویی و منطق دو بخشی سینوی، شیوه سوم نیز در میان منطق‌دان‌های مسلمان متداول گشت که التقاطی از این دو شیوه پیشین بوده است و لذا می‌توان آن را منطق التقاطی نامید. در این شیوه از طرفی منطق تعریف استقلال دارد و از طرف دیگر بحث از مقولات و صناعت خمس به روش نه بخشی مطرح می‌گردد. کتاب *البصائر النصیریة* زین‌الدین عمر بن سهلان ساوی (۵۶۷-۵۰۴) از متقدمین نمونه‌ای از شیوه التقاطی در منطق می‌باشد و رهبر خرد نوشته مرحوم شهابی و منطق صوری دکتر خوانساری را می‌توان نمونه‌ای از شیوه التقاطی نزد متأخرین نام برد (فرامرز قراملکی، ۱۳۷۳: ۴۳).

اما در مقدمه خود بر *التنقیح* ملاصدرا که به همین دوره مرتبط است، همین شیوه سوم را منطق‌نگاری تلفیقی می‌نامد:

عده‌ای در نگارش منطق سعی کرده‌اند دو ساختار نه بخشی و دو بخشی را تلفیق کنند. آنان از طرفی بر اهمیت استقلال منطق تعریف پی برده‌اند و مانند منطق‌نگاران دو بخشی آن را پیش از قیاس مورد بحث قرار داده‌اند و از طرف دیگر سعی کرده‌اند نه بخش ارسطویی را بدون حذف و ارجاع به دیگر بخش‌ها بیاورند. [...] ابن سهلان ساوی (۵۰۶-۵۷۶ه) مؤلف *البصائر النصیریة و تبصره و افضل‌الدین کاشانی نویسنده المنهاج المبین (۵۷۶-۵۶۶ه)* از متقدمان، و محمود شهابی مؤلف رهبر خرد (۱۳۵۳-۱۴۰۶ه) و محمد خوانساری مؤلف *منطق صوری خرد* از معاصران بر چنین روشی نگارش منطق را استوار ساخته‌اند (ملاصدرا، ۱۳۹۱: چهارده-پانزده).

این اصطلاحات زمانی خواننده را بیشتر سردرگم می‌کنند که فرامرز قراملکی در آثار متأخر خود نه از سه سنت بلکه از چهار سنت منطق نگاری سخن می‌گوید و دو اصطلاح منطق نگاری التقاطی و تلفیقی را در کنار هم معرفی می‌کند:

به این ترتیب می‌توان از چهار الگوی منطق نگاری یاد کرد. منطق نگاری نه بخشی، منطق نگاری دو بخشی، منطق نگاری تلفیقی و منطق نگاری التقاطی. دو نظام اخیر در ترکیب ساختار آثار متقدم و متأخر ابن سینا یکسان‌اند ولی تمایز به نحوه ترکیب برمی‌گردد. در منطق نگاری تلفیقی بر خلاف التقاطی، با آگاهی از تمایز ساختارها و با طرح و نقشه‌ای به ترکیب منسجم می‌رسیم (فرامرز قراملکی، ۱۳۸۸: ۵۷).

شاید همین امر سبب شده باشد که خود فرامرز قراملکی نیز در مقدمه *تحفة السلاطین*، در موضعی آن را به سنت التقاطی و در موضع دیگری به سنت تلفیقی نسبت دهد؛ برای خلط میان منطق نگاری تلفیقی و التقاطی در مقدمه فرامرز قراملکی بر *تحفة السلاطین*، نگاه کنید به (پزشک، ۱۳۸۷: ۲۱۶).

۲. در نقل قول‌هایی که در پی نوشت پیشین آمد، این نکته را به خوبی می‌توان مشاهده کرد.

۳. افراد دیگری که به خوانش حداکثری از الگوی نه بخشی-دو بخشی اشاره کرده‌اند، معمولاً متأثر از فرامرز قراملکی بوده‌اند و توضیحی بیش از آنچه در آثار فرامرز قراملکی آمده است، به دست نداده‌اند؛ برای مثال می‌توان به عبادی (فرامرز قراملکی و عبادی، ۱۳۹۲: ۴۲) و مفتوتی (مفتونی و فرامرز قراملکی، ۱۳۸۳: ۴۶-۴۴) اشاره کرد که آثار مشترکی را با فرامرز قراملکی منتشر کرده‌اند.

۴. تأکید بر این بخش از مطلب نقل شده از نویسنده این مقاله است.

۵. فرامرز قراملکی در مقدمه کتاب *الملخص* نیز علامه حلی را در دسته منطق‌دانان دو بخشی جای می‌دهد (رازی، ۱۳۸۱: سی و سه).

۶. برخی از آراء علامه حلی به گونه‌ای هستند که طبق نظر هواداران خوانش حداکثری از الگوی نه بخشی-دو بخشی، در سنت نه بخشی قرار می‌گیرند؛ برای مثال علامه حلی نیز مانند خواجه نصیرالدین

طوسی قضایای مسوره را صرفاً حقیقه در نظر می‌گیرد و این نکته‌ای است که هواداران خوانش حداکثری از الگوی نه بخشی-دو بخشی نیز بدان اذعان دارند (عبادی و قراملکی، ۱۳۸۹: ۷۶).

۷. این گفتار از (فرامرز قراملکی، ۱۳۹۱: ۲۹۸) نقل شد، چرا که در این بخش از مقاله «آراء و آثار جلال‌الدین دوانی» (فرامرز قراملکی، ۱۳۸۳: ۹۰)، ناهماهنگی‌ای وجود دارد که شاید به هنگام چاپ اتفاق افتاده باشد.

۸. یکی از نقاط ضعف مهم هر دو الگوی شرقی-غربی و نه بخشی-دو بخشی در خوانش حداکثری آن، عدم کارایی آنها در مشخص کردن برخی منطق‌دانان شاخص دوره اسلامی است؛ برای مثال در هیچ‌یک از دو الگوی شرقی-غربی و نه بخشی-دو بخشی، شهاب‌الدین سهروردی جایگاه ویژه‌ای نمی‌یابد؛ سهروردی در مباحثی مانند تعریفات، موجّهات و ... دیدگاه‌هایی دارد که به روشنی آنها را در تقابل با آموزه‌های ارسطو و ابن‌سینا در این خصوص مطرح کرده است؛ این در حالی است که در هر دو الگوی شرقی-غربی و نه بخشی-دو بخشی، سهروردی در کنار منطق‌دانانی مانند خونجی، ارموی و ... قرار می‌گیرد.

۹. برای بررسی‌ای تاریخی در باب دیدگاه‌ها و استدلال‌هایی که از سوی هواداران هر یک از این دو دیدگاه صورت گرفته است، نگاه کنید به (El-Rouayheb, 2016).

منابع

- ابن سینا، *الاشارات و التنبیهات مع شرح نصیرالدین الطوسی*، دار المعارف، القاهرة، ۱۹۸۳.
- ابن سینا، *الشفاء، المقولات، الهیة العامة لشئون المطابع الأمریة*، القاهرة، ۱۹۵۹.
- ابن سینا، *الشفاء، العبارة*، دار الکاتب العربی للطباعة و النشر، القاهرة، ۱۹۷۰.
- ابن خلدون، *مقدمه ابن خلدون*، دارالبخ، دمشق، ۲۰۰۴.
- پزشکی، منوچهر (۱۳۸۷)، «تحفة السلاطین محمد بن جابر انصاری (سده ۱۱ق)»، آیینہ میراث، شماره ۴۱، صص ۲۱۸-۲۰۶.
- دانش پژوه، محمد تقی، «منطق ابن سینا»، مجموعه مقالات و سخنرانی‌های هزاره ابن سینا، انتشارات کمیسیون ملی یونسکو، ۱۳۵۹.
- رازی، فخرالدین، *الملخص*، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ۱۳۸۱.
- عبادی، احمد و فرامرز قراملکی، احد (۱۳۸۹)، «تطور تاریخی قضایای ثلاث»، *فلسفه و کلام اسلامی*، شماره ۱، صص ۹۰-۶۹.
- فرامرز قراملکی، احد (۱۳۷۳)، «الاشارات و التنبیهات» سر آغاز منطق دو بخشی»، آیینہ پژوهش، شماره ۲۴، صص ۵۰-۳۸.

- فرامرز قراملکی، احد (۱۳۷۶)، «معمای جذر اصم نزد منطق‌دانان قرن هفتم (پارادکس دروغگو)»، خردنامه صدرا، شماره ۷، صص ۶۸-۷۹.
- فرامرز قراملکی، احد (۱۳۸۳)، «آراء و آثار جلال‌الدین دوانی»، اندیشه دینی، ص ۹۶-۸۵.
- فرامرز قراملکی، احد (۱۳۸۸)، «تحول ساختاری در منطق نگاری ابن سینا و تأثیر تاریخی آن در دوره اسلامی»، حکمت سینوی، شماره ۴۲، صص ۶۰-۴۱.
- فرامرز قراملکی، احد، جستار در میراث منطق‌دانان مسلمان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۱.
- فرامرز قراملکی، احد و عبادی، احمد (۱۳۹۲)، «تحلیل منطقی قضایای ثلاث»، اندیشه دینی، شماره ۴۸، صص ۴۶-۲۵.
- مفتونی، نادیا و فرامرز قراملکی، احد (۱۳۸۳)، «رهیافت‌های دانشمندان مسلمان در علم شناسی»، مقالات و بررسی‌ها، شماره ۷۵، صص ۶۰-۳۹.
- ملاصدرا، التنقیح فی علم المنطق، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، تهران، ۱۳۹۱.

Rescher, Nicolas, (1964), *The Development of Arabic Logic*, University of Pittsburgh Press.
 Street, Tony, (2004), "Arabic Logic", Gabbay and Woods (eds.), *Handbook of the History of Logic*, Vol. 1, Amsterdam: Elsevier.
 El-Rouayheb, Khaled, (2010), *Relational Syllogisms and the History of Arabic Logic 900-1900*, Leiden: Brill.
 El-Rouayheb, Khaled, (2016), "Dose a Proposition Have Three Parts or Four? A Debate in Later Arabic Logic", *Oriens*, Vol. 44, No. 3-4, p.301-331.